بررسی

کارنامه تلخ سرمایه‌داری بنیادگرا

جواد لگزیان

گروه اندیشه: در سال ۲۰۱۳ هاشامه فرانسوی «فیلوزوفی مگزین» گفت‌وگویی میان دو فیلسوف فرانسوی، آلن بدیو و مارسل گشه، برگزار کرد که نتیجه‌اش شد کتاب «چه باید کرد؟» با عنوان فرعی «گفت‌وگو درباره کمونیسم، سرمایه‌داری و آینده دموکراسی». این کتاب به تازگی به همت نشر آگه و با ترجمه عبدالوهاب احمدی منتشر شده است. آلن بدیو در سال‌های اخیر به فیلسوفی کاملا شناخته‌شده در ایران بدل شده که بخش قابل‌توجهی از آثار او به فارسی ترجمه شده‌اند. گشه، چهره‌ی مترجمان فارسی سراغ آثار فلسفی و مهم او نرفته‌اند، از جمله «وجود و رخداد»، «منطق‌های جهان»، «نظریه سوژه» و «عدد و اعداد». اما مارسل گشه به اندازه بدیو در ایران شناخته‌شده نیست و جز کتاب «دین در دموکراسی و حقوق بشر» (ترجمه امیر تیکبی، نشر ثالث، ۱۳۸۵) و چند مقاله چیزی از او ترجمه نشده است. با وجود این، حتی اگر با گشه آشنا نباشید در خلال کتاب به‌ویژه فصل اول، با زندگی و آرای او آشنا می‌شوید. اثر موضع بدیو را کمونیسمی و گشه را سوسیالیست یا سوسیال‌دموکرات بدانیم این کتاب را می‌توان جدال تلخ کمونیسم و سوسیال‌دموکراسی دانست. کتاب بلافاصله پس از انتشار در فرانسه و اروپا سر و صدای نسبتا زیادی به پا کرد و بسیاری بر این باور بودند اگر چپ فیلسوف لیبرال هم به این بحث اضافه می‌شد مسائل از سه دیدگاه کمونیستی، سوسیالیستی و لیبرالی بهتر از این هم تحلیل و بررسی می‌شد. مع‌الوصف، از آنجاکه در کشور ما شاید چندان مرزهای سیاسی میان کمونیسم و دیدگاه کمونیستی و سوسیالیستی روشن نباشد، مطالعه مجادلات بدیو و گشه خالی از لطف نیست. کتاب صحت فصل دارد به همراه یک مقدمه و یک نتیجه‌گیری که بدیو و گشه در آن سیر تحول سیاسی و فکری و همچنین چگونگی آشنایی‌شان را با کمونیسم و اندیشه مارکس تحلیل و با تشریح وضعیت سرمایه‌داری معاصر بسنجند‌ها و فرضیات خود را برای خروج از سرمایه‌داری جهانی شده و کدار به جامعه‌ای دیگر مطرح می‌کنند.

آینده تاریخی پروژه کمونیسم

از همان آغاز گفت‌وگو مشخص می‌شود که بدیو و گشه کاملا در مقابل یکدیگرند. مسیر زندگی سیاسی و نظری هریک مبلغ شکاف جدی میان آن‌هاست. مارسل گشه در سال‌های دهه ۱۹۶۰ در نشریه معروف «سوسیالیسم یا بربریت» با کاستوریادیس و کلود لوفور همراه و همکار بود. او در فصل اول کتاب توضیح می‌دهد که چطور رفته‌رفته از مارکسیسم فاصله گرفته و سوسیال‌دموکرات شده است. در مقابل، بدیو از کدار خود می‌گوید که چگونه از اواخر دهه ۱۹۶۰ از سوسیالیسم یا سوسیال‌دموکراسی به کمونیسم روی آورد. بدیو و گشه، پس از فصل اول که در آن از آشنایی خود با کمونیسم می‌گویند، مارکسیسم را در بوتو چرخی از سرگذشت جهانی (ازجمله چندین بانگ) ولی نه همه آنها) را خصوصی کرد. اوراق جدیدی از فعالیت‌های سیاسی سوداگرانه زنان‌باز به اراجیف کمونیسم پیش از مارکس نیز وجود داشت اما او بود که پروژه کمونیستی و موانع تجاری را که مدت‌های طولانی حامی تولیدکنندگان صنعتی شیلی بود، از میان فرایست برداشت. به استنای جنبه‌های نظامی که به میزان درخورتوجهی افزایش یافت - بودجه خدمات رفاهی و اجتماعی دولت اندکی‌اندیز است شرکت‌ها مازم شوند که دستمزدهای معقولی بپردازند، به جلب کارگران برای تشکیل اتحادیه‌ها اجازه بگذارند و دولت با کمر مالیات از آنها برداشت، به بازنویج توزیع ثروت را ناباوری‌های که منحصه دولت شرکت‌محور است، کاهش یابد. کلایز از تجربه‌های خوب و نوین تشکل‌های مدنی می‌گوید که برای مثال در نیولوزان یا ساماندادن تعاونی‌های کشاورزی و تولیدی دست به کار شده‌اند. جنبش‌های مردمی که از خزابها از جمله «طبیعی» و «مهندسی» هستند خطوط دور و برشان مشهود است: این طرح‌های مردمی ما را به راهی سه دور از انواع بنیادگرایی‌ها رهنمون می‌شوند.

دکترین شوک
نانومی کلاین
ترجمه: مهرداد (خلیل) شهابی و مریم‌محمود نبوی
ناشر: اختران
قیمت: ۷۰۰۰۰ تومان

راهکار اصلاح‌طلبانه مسدود است، مگر...

درباره کمونیسم، سرمایه‌داری و آینده دموکراسی

گشه نابرابری‌های بروکراتیک رهبری کند، اما نتیجه جنین کباری که جای برقراری «تمامیت» ایجاد جامعه‌ای مبتنی بر تفرقه‌های خشونت‌آمیز شد. (عکس: ۵۹ دی) بدیو می‌گوید بسیاری از آنکه به تفاوت‌ها و شباهت‌های این نظام‌ها می‌پردازد - در واقع به چالش کلمه پاسخ می‌دهد - در سطح تمایزگذاری صرف باقی نمی‌ماند و فراتر می‌رود. او با نتیجه‌گیری‌این مرز دقیق و روشنی می‌کشد میان جرب دادیکال و جریان سوسیال‌دموکرات. بدیو در پاسخ به استدلال‌های گشه که می‌گوشد شوروی و آلمان نازی را در قاب مدرنیته با یک جوب براند می‌گوید: «از دید من در هر دولتی یک بعد جنایتکارانه ذاتی دارد. پروژه دولتی آمیزه‌ای است از خشونت و نیروی بازدارندگی مخافه‌کارانه [...] هر سیاستی که شایسته نام سیاست باشد، ناگزیر باید استقلال اصولی خود را نسبت به شکل‌های گوناگون قدرگذرنی و پایندگی دولتی، و نازسازگاری با آن را نشان دهد.» (ص ۶۴)

فرضیه کمونیسم و ظرفیت‌های دموکراسی

نزدیک به سه دهه پس از سقوط دیوار برلین و تسلط لیبرال‌دموکراسی بر همه جهان، این سؤال پیش می‌آید که با شکست تجربه کمونیسم آیا آیده آن نیز برگشته شده؟ بدیو به این باور است که تجربه تاریخی کمونیسم که ماهیتی کوتاگون و مشدد داشته به مثابه پایان ایده کمونیسم نیست. نگاه بدیو به مسائل مربوط به کمونیسم بر یک تمایزگذاری سه مرحله‌ای استوار است: ۱) کمونیسم قرن نوزدهم: در این مرحله مارکس و دیگران ایده کمونیسم را صورت‌بندی کردند؛ ۲) کمونیسم قرن بیستم: مرحله اجرای عملی ایده کمونیسم توسط دولت است. بدیو بیش از آنکه به تفاوت‌ها و شباهت‌های این نظام‌ها می‌پردازد - در واقع به چالش کلمه پاسخ می‌دهد - در سطح تمایزگذاری صرف باقی نمی‌ماند و فراتر می‌رود. او با نتیجه‌گیری‌این مرز دقیق و روشنی می‌کشد میان جرب دادیکال و جریان سوسیال‌دموکرات. بدیو در پاسخ به استدلال‌های گشه که می‌گوشد شوروی و آلمان نازی را در قاب مدرنیته با یک جوب براند می‌گوید: «از دید من در هر دولتی یک بعد جنایتکارانه ذاتی دارد. پروژه دولتی آمیزه‌ای است از خشونت و نیروی بازدارندگی مخافه‌کارانه [...] هر سیاستی که شایسته نام سیاست باشد، ناگزیر باید استقلال اصولی خود را نسبت به شکل‌های گوناگون قدرگذرنی و پایندگی دولتی، و نازسازگاری با آن را نشان دهد.» (ص ۶۴)

چه باید کرد؟
آلن بدیو، مارسل گشه
ترجمه: عبدالوهاب احمدی
ناشر: آگه
چاپ اول: ۱۳۹۷
قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

بدیو می‌گوید براساس این ارزیابی نباید به این فرضیه می‌رسد که شورش هنوز هم می‌تواند به پیروزی برسد به شرط آنکه از سوی یک دستگاه حزبی کارآمد، با سازمانی شبه‌نظامی و به شدت بااضباط پیش رود. بر این مبنا خیزش و انقلاب از نظر لنین یک خرد است: «به این معنا که سیاست با عدم اقتصاد و تاریخ یکی نیست. بلکه اندیشه و عملی مستقل است». اگرچه در نهایت، نتیجه‌گیری بدیو نیز چنین است که ایده آغازین کمونیسم در شوروی و در طول قرن بیستم رفته‌رفته از ریخت افتاد و شد، ولی تفسیر او از لنینیسم (نمی‌توان آسمان با تفسیر گشه تفاوت دارد). از نظر بدیو، محقق‌نشدن پروژه کمونیسم در شوروی ناشی از مسائل سیاسی حل‌نشده در مرحله پس از دست‌یابی به قدرت است نه ناشی از خود پروژه. در حالی‌که گشه مسأله را به خود پروژه و شرطی لنین برمی‌گرداند.

توتالیتاریسم قرن بیستم

در فصل سوم، بررسی دقیق کمونیسم موکول می‌شود به بررسی پدیده توتالیتاریسم در اروپای قرن بیستم. به زعم گشه، اگرچه فاشیسم و نازیسم متفاوت از کمونیسم به نظر می‌رسند، باید خویشاوندی اساسی آن‌ها بررسی شود. او خویشاوندی را به معنای همانندی نمی‌داند و هینلر و استالین را یکی نمی‌کند. ولی تاکید دارد «کوناهی همتایی ساختاری ستیزه‌مند وجود دارد. چیزی مشترک، کوناهی همسانی در پس تمای ظاهری تفاوت‌های نمایان». (ص ۵۰) گشه دقیقا می‌خواهد «زهدان مشترک» پدیده‌های فاشیستی، نازی و کمونیستی» را دریابد. بدین‌منظور برآمد توتالیتاریسم را در بافتار تاریخی گسترده‌تری قرار می‌دهد که به ماجرای مدرنیته سیاسی برمی‌گردد. او ارزیابی خود را که در تضاد با مفهوم مدرنیته آغاز می‌کند و مدرنیته را فرایندی سکولار و چندگانه تعریف می‌کند و بر آن نام «بورژوفرد از دین» می‌گذارد. از نظر گشه، مدرنیته فرایندی تاریخی است که طی آن انسان‌ها از مرحله «بیروی از دیگری» به «خودمختاری» می‌رسد. او این تفسیر از مدرنیته را به‌عنوان آلترناتیوی برای خوانش مارکسیستی از تاریخ پیشنهاد می‌دهد. مدرنیته فرایندی است که جامعه را به مرور از شیوه ساماندهی دینی، یعنی از شیوه ساماندهی «بیروی از دیگری»، خارج می‌کند. به عبارت دیگر، اگر در گذشته قدرت از بالا به پایین بود اکنون برعکس است. او تجلی گذار به مدرنیته را دموکراسی یا نظام‌های پارلمانی می‌داند. در این راستا، استقرار حکومت‌های توتالیتر را در اروپا اقدامی علیه مدرنیته و نوعی بازسازی یا احیا «بیروی از دیگری» می‌داند. گشه فاشیسم و کمونیسم را در اشکال متفاوت اندام‌دهنده آخرین مقاومت‌های سنت در مقابل مدرنیته می‌داند. با یک شباهت و تفاوت: «در مورد فاشیسم یا نازیسم، پروژه بازسازی یا احیای «بیروی از دیگری» (تسلط فراتر بر جامعه) با واهگیری ابزارهای خودمختاری (از رهگذر شکل‌های ملت-دولت) تحقق پذیرفت. در مورد کمونیسم، پروژه بسیاری خودمختاری (پروژه جامعه خودسازمان‌ده) با واهگیری ابزارهای بیروی از دیگری (از رهگذر تسلط نام‌نهاد دولت بر جامعه) تحقق یافت». (ص ۵۳)

بدیو در واکنش به این تلقی از فاشیسم و کمونیسم می‌گوید: شکی نیست که فاشیسم و کمونیسم روسی وجوه مشترکی داشتند، از استبداد تمرکز تا شکل‌گیری تاریخ‌نگاری رسمی. اما تفاوت‌های بنیادین را نباید نادیده گرفت. فاشیسم، ایدئولوژی نیهیلیستی است (نجفی به سانی «منظومه» معادل‌های نظیر «مجموع‌الگوها»، «جهان» و «صورت فلکی» برای این واژه پیشنهاد می‌کند). ایده‌ای که نسبت آن را با رنو معرفی متفکران غربی به فارسی‌زبان چنین توضیح داده می‌شود: «وقتی به آسمان می‌نگریم مجموعه‌ای از کواکب یا ستاره‌ها می‌بینیم و خطوطی را فرض می‌گیریم که می‌توانند آنها را به هم وصل کند. در این استعاره نقاطی که به هم وصل می‌کنیم براساس یک مرکز تعریف نشده و می‌تواند تصادفی، ذوقی یا براساس برخی ضرورت‌ها باشد». در اینجا می‌توان به معنای یگانه خود در بعضی نمونه‌های ضعیف‌ترش به‌کرات به کار می‌گیرد، بنا را بر نتایج لفظی گذاشت و از او بپرسید که آیا حرف بنیامین به‌واقع آن است که نسبت میان ستاره‌ها با کواکب می‌تواند نسبتی «ذوقی» باشد؟ از بی این استفهام انکاری، می‌توان گویی به تلقی «اردیکال» و اساسا «سیاسی» بنیامین از منظومه یا مجموع‌الگوب، رو و نهایتا کار را با شیوه از قضای انگویی از جمله که نجفی از آن ذوقا می‌کند به رغم ظاهر بزرزوق‌وقش، ذوقی تقلیل داده است. اما روشن است که این کوشش‌ی جدت است. آنچه

مقاله پیش‌رو نقطه عزیمت خود را در تلاقی می‌گذارد که در همایشی با عنوان «الهیات و سیاست» مطرح شده و روزنامه «شرق» در ۲۱ خرداد ۹۷ گزارشی از آن منتشر کرده است. به رغم اهمیتی که محتوای این همایش دارد (و شاید این اهمیت، بیش از سخنرانی صالح نجفی، در سخنرانی انوش گنجی‌پور جلوه شود)، سوءکار ما در این مقاله تنها با بخش کوچکی از سخنرانی نجفی است که مقدمه بحث او را شکل می‌دهد. به گمان من، آنچه نجفی در این مقدمه نوشته می‌کوید شاید فرامونه‌ترین مسأله است برای سنگینی به کلیت پروژه‌ای که با نام «ما» فرهادپور گره خورده و در دو دهه اخیر به طرق مختلف بر فضای فکری ما اثر گذارد بوده است.

پیش از شروع باید دو نکته را متذکر شوم. نخست آنکه در اینجا پروژه بادشده را نه پروژه «فرهادپور»، که پروژه «فرهادپوری» می‌نامیم، به این سبب قدرت - به روزه شکل‌گیری آن، علاوه بر فرهادپور، چهره‌های دیگری نیز نقش داشته‌اند؛ چنان‌که خود فرهادپور در «پیشگفتار» بر آن او «معجزه» اقتصادی شکل‌گیری آن را به‌درستی به نمایش در آورده است. دوم آنکه، نهایتا نتیجه‌گیری نشده و سرهما در این مقاله، ذوقی است. ۴۵ درصد جمعیت شیلی در سال ۱۹۷۰ زیر خط فقر دفرنشده بود و این در حالی بود که بالاترین دیگر جامعه به لحاظ ثروت شاید افزایش درآمدی به میزان ۸۳ درصد بود. در سال ۲۰۰۷ نیز باز هم آمار شیلی همچنان یکی از نابرابرترین جوامع جهان بود. از میان ۱۲۳ کشوری که سازمان ملل متحد نابرابری را در آنها رصد می‌کند، شیلی در مرتبه ۱۱۶ قرار داشت که از آن در مقام هشتمین کشور خطرناک مرزود از لحاظ شدت نابرابری‌ها قرار می‌دهد. کارنامه شوک‌درمانی در شیلی، یعنی مکیلن دوت تا تریبق آن در دهکی مالی جامعه و به ویژه طبقه زحمتکش ساختن بخش بزرگی از طبقه متوسط در اثر شوک‌های ویرانگر، فاجعه‌ای است که کوپا قربانیان دیگری هم دشت.

نجفی در سخنرانی خود با عنوان «آیا فقط آکامبر می‌تواند نجات‌مان دهد—» (آرایس بد بعد: «آکامبر»)، از شمار متفکرانی یاد می‌دهد که از طریق قرائتی که مماسمتان می‌توان آن را «منظومه‌سازی» نامید به مخاطب فارسی معرفی شده‌اند. اشاره خیلی جدید به ایده بنیامین constellation است (نجفی به جای «منظومه» معادل‌های نظیر «مجموع‌الگوب»، «جهان» و «صورت فلکی» برای این واژه پیشنهاد می‌کند). ایده‌ای که نسبت آن را رنو معرفی متفکران غربی به فارسی‌زبان چنین توضیح داده می‌شود: «وقتی به آسمان می‌نگریم مجموعه‌ای از کواکب یا ستاره‌ها می‌بینیم و خطوطی را فرض می‌گیریم که می‌توانند آنها را به هم وصل کند. در این استعاره نقاطی که به هم وصل می‌کنیم براساس یک مرکز تعریف نشده و می‌تواند تصادفی، ذوقی یا براساس برخی ضرورت‌ها باشد». در اینجا می‌توان به معنای یگانه خود در بعضی نمونه‌های ضعیف‌ترش به‌کرات به کار می‌گیرد، بنا را بر نتایج لفظی گذاشت و از او پرسید که آیا حرف بنیامین به‌واقع آن است که نسبت میان ستاره‌ها با کواکب می‌تواند نسبتی «ذوقی» باشد؟ از پی این استفهام انکاری، می‌توان گویی به تلقی «اردیکال» و اساسا «سیاسی» بنیامین از منظومه یا مجموع‌الگوب، رو و نهایتا کار را با شیوه از قضای انگویی از جمله که نجفی از آن ذوقا می‌کند به رغم ظاهر بزرزوق‌وقش، ذوقی تقلیل داده است. اما روشن است که این کوشش‌ی جدت است. آنچه

احتیاج داریم: «امروز ما نه فقط به ترجمه آثار کانت و هگل نیاز داریم، بلکه باید نوشته‌های ابن‌سینا و ملاصدرا را هم ترجمه کنیم». (۱۷)

اگر ما بینیاسیس در مدرنیته ادغام شده باشیم، مطلق نمی‌توانیم از مجموع‌الگوهایی سخن بگوییم که تنها در وضعیت تاریخی ما معتبر است. اصلا، اصلیت تاریخی فرم ترجمه مانع از آن می‌شود که به‌سادگی بپذیریم «مهم نیست کسانی که بدو پروژه مشغول ترجمه می‌شوند کیفیت ترجمه‌هایشان چه باید باشد» (ص ۱۸). آیا این همه به معنای آن است که نجفی پروژه فرهادپوری را بر فهمیده است؟ اگر خط سیر آثار فرهادپور مثال قرائت «پروژه فرهادپوری» باشد، پاسخ این پرسش منفی است. شش سال پس از «بیشگفتار»، فرهادپور مقاله دیگری با عنوان «تفکرآترجمه» می‌نویسد و در آن، پروژه بیش‌تر طرح‌شده را عوض می‌کند. فرمل‌مد. خواهیم دید که این بازنگری عمدا راه را بر منطق‌سازی مورد اشاره نجفی هموار می‌کند. «تفکرآترجمه» (منتشرشده در کتاب «پاره‌های فکر») دارای دو بخش اصلی است: در بخش نخست، فرهادپور از مصحح بودن پروژه اولیه خویش می‌گوید - که اکنون آن را پروژه‌ای «هرمنوتیکی» می‌نامد - و در بخش دوم به فضای کلی می‌گیرد که آن را «فضای لاتانی» (۲۳۳) می‌نامد. هرچند در تشریح این فضا از بسیاری ایده‌های دیگر، به‌ویژه بدیو، نیز کمک گرفته می‌شود - با خاصه‌گردن استدلال‌های فرهادپور به شیوه‌ای به‌نوعی‌ان منصفانه، می‌توانیم چنین بگوییم که استراتژی کلی او در مقاله بادشده از آن است که با «سوتعبیر تعصدی پروژه قبلی خویش، برای پروژه تازه‌ای جا باز کند که باید بسان دنباله منطقی پروژه قبلی به صحنه آورده شود» (ص ۲۳۳). تمام عمدای که باید بسان بخش دوم مقاله به پروژه اولیه وارد می‌شود، از این قرار است که «تترجمه آکاهانه»، با یافتاری بر مختصات وضعیت تاریخی موجود، عمل به حیث وضعیت را بر همزمانی‌اسه و غیرتاریخی‌یا بدل می‌کند که برای مثال لحظه همواره تحقق‌ناپذیر است. تفاوت ترجمه متقدم بمانیم، با دیدن‌سان فرهادپور بر تمامی تنش‌های که در پروژه اولیه وجود دارد چشم‌پوشیده و تحقق یا

آیا فقط آکامبر می‌تواند نجات‌مان دهد؟

تحقق‌ناپذیری آن را به امری شخصی و سوبژکتیو تقلیل می‌دهد. این همه که فرهادپور رخصت می‌دهد تا از «سیاسی‌شدن مجدد»ی سخن بگوید که به تأسی از بدیو از به «انتخاب، فعل را بسک نهفته در تفرد در هر وضعیتی» پیوند می‌دهد. (۲۵۶) اگر این تغییر منظر از «پروژه آکاهانه» به «سیاسی‌شدن مجدد» معرج چیزی بیشتر از انتخاب شخص فرهادپور باشد، او باید بتواند نشان دهد که کدام رخداد روی‌داده، کدام «دروندانه‌گر» رخداده در وضعیت، باعث آن‌ها و به جاب سیاست برگرداند است. باسخی که فرهادپور به این پرسش می‌دهد، بدین‌ماهیدتند است، او توضیح می‌دهد که در دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد نظریه می‌توانسته است در دیل جنبش‌های اجتماعی وکشایش سیاسی حامل آن از به حیات خود ادامه دهد. «اما در شرایط جدید همراه با غیرسیاسی‌شدن بدنه جامعه عملا می‌بینیم که کوناهای نزدیکی میان نظریه و سیاست ایجاد می‌شود که بر اساس آن‌ها او اکنون خود سیاست، پروژه نو رادیکال آن. هرچه بیشتر باهگاه خود را در نظریه جستجو می‌کند و از سوی دیگر، نظریه به اساس منطقی که بیشتر مشغول خود زیعنی در تلقی به عنوان شکلی از تفکر مبتنی بر وضعیت که به وضعیت حامل است. لذا، تنش میان این دو، بازگشت به یک تفکر کلی‌گرا و خصلت و بی‌خطر محسوب نمی‌کند) شکلی صریح‌تر و انضمامی‌تر و خصلتی هرچه بیشتر سیاسی پیدا می‌کند» (۲۵۹-۶۰). بدین‌ترتیب، نظریه‌ای که دامنه آن از «انقلاب مشروطه» تا «ایده‌ای نه‌چندان نزدیک» را در بر می‌گرفت به چیزی جریان‌های سیاسی روز تبدیل می‌شود. از آن بدتر، تلقی آرامنده‌ه از ترجمه به شرح محدود پروژه اولیه خویش می‌رساد - که اکنون آن را پروژه‌ای «هرمنوتیکی» می‌نامد - و در بخش دوم به فضای کلی می‌گیرد که آن را «غیرسیاسی‌شدن بدنه جامعه»، ناگهان به یاری «ذوق» تازه‌ای که از «هاب خویش به دست آورده است به یناهگاهی برای سیاست بدل می‌شود. از این‌رو، بدیو فرضیه کمونیسم را امکان‌پذیری و آزمون طرحی می‌داند که طرح کلی فرضیه کمونیسم را فراهم می‌کند.

او همچنین در تعریف کمونیسم بر سه عنصر عام دست می‌گذارد: ۱) کمونیسم نامی است برای اشاره به این باور که رهایی آینده همه بشریت از چیزی زیان‌بار سرمایه‌داری امکان‌پذیر است؛ ۲) کمونیسم این فرضیه را در نظر می‌گیرد که «تفکر/ترجمه» - که از دل جای‌گاه فرهادپور در «تفکر/ترجمه» از سوی جامعه - شکل طبیعی و کیرزانیاری ساختارزندی جوامع انسانی نیست؛ ۳) کمونیسم بر این نظر است که تقسیم کار به هیچ وجه برای سازمان‌دهی تولید اقتصادی ضروری نیست. (ص ۷۶) به این ترتیب، بدیو امکان جستجوی یگانگی این سه عنصر را فرایند تاریخی واقعی کمونیسم می‌نامد، به عبارت «غیرخصوصی‌سازی فرآیند تولید، در امتداد غیرخصوصی‌سازی زمین، به معنای جامعه‌ای که به هیچ‌وجه بدیل خاصی در برابر سازمان‌دهی تولید اقتصادی ضروری نیست. (ص ۷۶) به این ترتیب، بدیو امکان جستجوی یگانگی این سه عنصر را فرایند تاریخی واقعی کمونیسم می‌نامد، به معنای «غیرخصوصی‌سازی فرآیند تولید، در امتداد غیرخصوصی‌سازی زمین، به معنای جامعه‌ای که به هیچ‌وجه بدیل خاصی در برابر سازمان‌دهی تولید اقتصادی ضروری نیست. (ص ۷۶) به این ترتیب، بدیو امکان جستجوی یگانگی این سه عنصر را فرایند تاریخی واقعی کمونیسم می‌نامد، به معنای «غیرخصوصی‌سازی فرآیند تولید، در امتداد غیرخصوصی‌سازی زمین، به معنای

تغییرات بنیادین باشد. اما همواره تحقق‌ناپذیر است. تفاوت ترجمه متقدم بمانیم، با دیدن‌سان فرهادپور بر تمامی تنش‌های که در پروژه اولیه وجود دارد چشم‌پوشیده و تحقق یا تحقق‌ناپذیری آن را به امری شخصی و سوبژکتیو تقلیل می‌دهد. این همه که فرهادپور رخصت می‌دهد تا از «سیاسی‌شدن مجدد»ی سخن بگوید که به تأسی از بدیو از به «انتخاب، فعل را بسک نهفته در تفرد در هر وضعیتی» پیوند می‌دهد. (۲۵۶) اگر این تغییر منظر از «پروژه آکاهانه» به «سیاسی‌شدن مجدد» معرج چیزی بیشتر از انتخاب شخص فرهادپور باشد، او باید بتواند نشان دهد که کدام رخداد روی‌داده، کدام «دروندانه‌گر» رخداده در وضعیت، باعث آن‌ها و به جاب سیاست برگردانده است. باسخی که فرهادپور به این پرسش می‌دهد، بدین‌ماهیدتند است، او توضیح می‌دهد که در دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد نظریه می‌توانسته است در دیل جنبش‌های اجتماعی وکشایش سیاسی حامل آن از به حیات خود ادامه دهد. «اما در شرایط جدید همراه با غیرسیاسی‌شدن بدنه جامعه عملا می‌بینیم که کوناهای نزدیکی میان نظریه و سیاست ایجاد می‌شود که بر اساس آن‌ها او اکنون خود سیاست، پروژه نو رادیکال آن. هرچه بیشتر باهگاه خود را در نظریه جستجو می‌کند و از سوی دیگر، نظریه به اساس منطقی که بیشتر مشغول خود زیعنی در تلقی به عنوان شکلی از تفکر مبتنی بر وضعیت که به وضعیت حامل است. لذا، تنش میان این دو، بازگشت به یک تفکر کلی‌گرا و خصلت و بی‌خطر محسوب نمی‌کند) شکلی صریح‌تر و انضمامی‌تر و خصلتی هرچه بیشتر سیاسی پیدا می‌کند» (۲۵۹-۶۰). بدین‌ترتیب، نظریه‌ای که دامنه آن از «انقلاب مشروطه» تا «ایده‌ای نه‌چندان نزدیک» را در بر می‌گرفت به چیزی جریان‌های سیاسی روز تبدیل می‌شود. از آن بدتر، تلقی آرامنده‌ه از ترجمه به شرح محدود پروژه اولیه خویش می‌رساد - که اکنون آن را پروژه‌ای «هرمنوتیکی» می‌نامد - و در بخش دوم به فضای کلی می‌گیرد که آن را «غیرسیاسی‌شدن بدنه جامعه»، ناگهان به یاری «ذوق» تازه‌ای که از «هاب خویش به دست آورده است به یناهگاهی برای سیاست بدل می‌شود. از این‌رو، بدیو فرضیه کمونیسم را امکان‌پذیری و آزمون طرحی می‌داند که طرح کلی فرضیه کمونیسم را فراهم می‌کند.

او همچنین در تعریف کمونیسم بر سه عنصر عام دست می‌گذارد: ۱) کمونیسم نامی است برای اشاره به این باور که رهایی آینده همه بشریت از چیزی زیان‌بار سرمایه‌داری امکان‌پذیر است؛ ۲) کمونیسم این فرضیه را در نظر می‌گیرد که «تفکر/ترجمه» - که از دل جای‌گاه فرهادپور در «تفکر/ترجمه» از سوی جامعه - شکل طبیعی و کیرزانیاری ساختارزندی جوامع انسانی نیست؛ ۳) کمونیسم بر این نظر است که تقسیم کار به هیچ وجه برای سازمان‌دهی تولید اقتصادی ضروری نیست. (ص ۷۶) به این ترتیب، بدیو امکان جستجوی یگانگی این سه عنصر را فرایند تاریخی واقعی کمونیسم می‌نامد، به معنای «غیرخصوصی‌سازی فرآیند تولید، در امتداد غیرخصوصی‌سازی زمین، به معنای جامعه‌ای که به هیچ‌وجه بدیل خاصی در برابر سازمان‌دهی تولید اقتصادی ضروری نیست. (ص ۷۶) به این ترتیب، بدیو امکان جستجوی یگانگی این سه عنصر را فرایند تاریخی واقعی کمونیسم می‌نامد، به معنای «غیرخصوصی‌سازی فرآیند تولید، در امتداد غیرخصوصی‌سازی زمین، به معنای جامعه‌ای که به هیچ‌وجه بدیل خاصی در برابر سازمان‌دهی تولید اقتصادی ضروری نیست. (ص ۷۶) به این ترتیب، بدیو امکان جستجوی یگانگی این سه عنصر را فرایند تاریخی واقعی کمونیسم می‌نامد، به معنای «غیرخصوصی‌سازی فرآیند تولید، در امتداد غیرخصوصی‌سازی زمین، به معنای

بررسی

تاریخ تکوین خانواده

«منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» رساله‌ای است از فردریک انگلس که در سال ۱۸۸۴ نوشته شد. انگلس در کتاب، شکل‌گیری و تحولات خانواده و پیدامدن دولت را از منظر ماتریالیسم تاریخی بررسی می‌کند. بخش‌هایی از کتاب برپایه یادداشت‌های کارل مارکس بر کتاب «جامعه باستان» اثر لویس مورگان نوشته شده است. مارکس برای کشفیات مورگان درباره نظام‌های مادر و مردسالاری آمریکایی (۱۸۱۸ - ۱۸۸۱) درباره تاریخ ابتدایی انسان اهمیت و ارزش بسیار قائل بود و خود می‌خواست نتیجه این مطالعات را برای مردم برخواهد انگیخت که عبارت بحث‌های اقتصادی را تسهیل خواهد کرد. او برای این راهکار درنهاک عبارت «شوک‌درمانی اقتصادی» را ابداع کرد که بر مبنای تئلیتی جادویی پیش می‌رود: دخل حوزه عمومی/ دولتی، آزادی عمل کامل شرکت‌ها و کاهش شدید هزینه خدمات رفاهی و اجتماعی دولت تا جایی که از دولت جز اسکلتی باقی نماند. با تحمیل برنامه‌های فراگیر بازار راهی تحقق خصوصات روش «شوک‌درمانی» را به کار بردند. آن هم با ایتکاراتی خواندنی. در این روش بنگاه‌ها و شرکت‌های بزرگ با استفاده از قدرت سیاسی و سیاست‌مداران وابسته به خود، با انجام طرحی برنامه‌ریزی‌شده و با تمهیداتی ویژه تغییرات رادیکال اقتصادی و سیاسی را اعمال می‌کنند و البته در این میان افرادی که با این موج به مقابله برخیزند، با بلیس، ارتش، زندان و بازجویی روبه‌رو و سرکوب می‌شوند. کلایز به دقت رهاوردهای سیاست‌های اقتصادی شاگردان میلتون فریدمن را در کشورهایی مثل شیلی بینوشه، روسیه یلتسین، آمریکای پاکاترینا و عراق بساحتک دنبال کرده و آن را سرمایه‌داری بنیادگرایی توصیف می‌کند که مانند کمونیسم اقتدارگرا و سایر ایدئولوژی‌های خطرناک مشتاق خلوصی دست‌نیافتنی و لوح سپید ناتوشته‌ای است تا روی آن جامعه نمونه و نوین خود را که با مهندسی اجتماعی شکل می‌دهد، بنا کند. این میل از نگاه کلایز دقیقا این امر را تبیین می‌کند که چرا نظریه‌پردازان بازار، این «آرتیست‌های واقعی دنیا»، تا این حد به بحران‌ها و فجایع گرایش دارند و موقعیت‌های عادی و غیرمصیبت‌بار یا جاعطلی‌هایشان ناسازکار است و به مذاق‌شان خوش نمی‌آید. در اولین گام این بررسی تاریخی، کلایز به سراغ نمونه شیلی می‌رود که در آن در یک‌سال و نیم تخت رئال پینوشه عینا از قواعد «مکتب اقتصادی شیکاگو» پیروی کرد. پینوشه برخی از شرکت‌های دولتی (ازجمله چندین بانک) ولی نه همه آنها را خصوصی کرد. اوراق جدیدی از فعالیت‌های سوداگرانه زنان‌باز به اراجیف کمونیسم پیش از مارکس نیز وجود داشت اما او بود که پروژه کمونیستی و موانع تجاری را که مدت‌های طولانی حامی تولیدکنندگان صنعتی شیلی بود، از میان فرایست برداشت. به استنای جنبه‌های نظامی که به میزان درخورتوجهی افزایش یافت - بودجه خدمات رفاهی و اجتماعی دولت اندکی‌اندیز است شرکت‌ها مازم شوند که دستمزدهای معقولی بپردازند، به جلب کارگران برای تشکیل اتحادیه‌ها اجازه بگذارند و دولت با کمر مالیات از آنها برداشت، به بازنویج توزیع ثروت را ناباوری‌های که منحصه دولت شرکت‌محور است، کاهش یابد. کلایز از تجربه‌های خوب و نوین تشکل‌های مدنی می‌گوید که برای مثال در نیولوزان یا ساماندادن تعاونی‌های کشاورزی و تولیدی دست به کار شده‌اند. جنبش‌های مردمی که از خزابها از جمله «طبیعی» و «مهندسی» هستند خطوط دور و برشان مشهود است: این طرح‌های مردمی ما را به راهی سه دور از انواع بنیادگرایی‌ها رهنمون می‌شوند.

منشاء خانواده مالکیت خصوصی و دولت
نویسنده: فردریک انگلس
ترجمه: خسرو پارسا
ناشر: طلایه پرسو
قیمت: ۴۵۰۰۰ تومان

بررسی

رقصیدن در زمین قناس

تأملی بر پروژه فرهادپوری

صابر دشت‌آرا

**اگر پیشاپیش در مدرنیته ادغام شده باشیم، مطلق نمی‌توانیم از مجموع‌الگوهایی سخن بگوییم که تنها در وضعیت تاریخی ما معتبر است. اصلیت تاریخی فرم ترجمه مانع از آن می‌شود که به‌سادگی بپذیریم «مهم نیست کسانی که بدو پروژه مشغول ترجمه می‌شوند کیفیت ترجمه‌هایشان چه باید باشد» (ص ۱۸). آیا این همه به معنای آن است که نجفی پروژه فرهادپوری را بر فهمیده است؟ اگر خط سیر آثار فرهادپور مثال قرائت «پروژه فرهادپوری» باشد، پاسخ این پرسش منفی است. شش سال پس از «بیشگفتار»، فرهادپور مقاله دیگری با عنوان «تفکرآترجمه» می